



راه کارها و روش های عملیاتی
در تبلیغ دانش آموزی
با مبانی تربیت فطری

ندای پاک فطرت
nedayepakefetrat.ir





فهرست

- ۳..... ضرورت تبلیغ دانش آموزی
- ۳..... مبنای فطری - برهانی.....
- ۵..... عوامل مؤثر در دریافت فطری.....
- ۵..... الف. شخصیت مربی و مبلغ.....
- ۵..... عوامل ازدیاد امواج نورانی مربی (توجهات خدایی).....
- ۱۰..... ب. محتوای مباحث.....
- ۱۰..... بیان فطری و ملموس اعتقادات.....
- ۱۳..... خودی شدن با مسئولین مدرسه.....
- ۱۴..... برگزاری جلسه با خانواده دانش آموزان (همراه کردن والدین).....
- ۱۵..... صحبت با والدین با زبان خودشان.....
- ۱۶..... خلاصه مراحل کار تبلیغی در مدرسه.....
- ۱۶..... برگزاری اردو.....
- ۲۰..... تربیت یک دانش آموز با مبانی ریشه دار(الگو از جنس خودشان).....

ضرورت تبلیغ دانش آموزی

کار دانش آموزی یک کار ضروری، زیر بنایی و اثرگذار در فضای جامعه؛ و یک نیاز جدی برای نظام و جامعه؛ و یک میدان عملیاتی ویژه است در برابر دشمن. حالا در تک تک این‌هایی که عرض کردم جای توضیح و بحث هست که نیاز و ضرورت، چگونه است؟ میدان جنگ با دشمنان، چگونه ترسیم می‌شود؟ که سروران مستحضر هستید دیگر بنده از آن‌ها می‌گذرم که وقت عزیزان را در این بحث ضایع نکنیم.

مبنای فطری - برهانی

اما چون مبنا بحث شد که اول مبنا باز شود و روش‌ها به دنبال آن خواهد آمد؛ مبنا این است که این عزیزان (دانش آموزان) به لحاظ سنی، فطرت‌شان پاک است و به خدا نزدیک‌تر هستند؛ به لحاظ فطرت‌شان مسائل فطری را - از جان دلشان، از احساس باطنی‌شان - خیلی زود می‌گیرند، تا نسبت به مباحث برهانی و استدلالی و از قبیل این موضوعات. وانگهی بی‌نیاز از مباحث استدلالی و برهانی هم نیستند؛ لذا شرائطی پیش خواهد آمد که ما مباحث برهانی را هم تا مقدار زیادی لطیف کنیم، و حال و مذاق فطری به آن بدهیم.

آنگاه با چنین رفتاری آن‌ها عمیقاً مطلب را با همه‌ی وجود فراخواهند گرفت. برای اینکه مسائل فطری با توجه به زمان کنونی - که پر از فساد و انحرافات و کثافات است، که ای بسا همین نوجوان‌های عزیز از همین سن و سال، به گناه آلوده شده‌اند و فطرت‌شان را خراب کرده‌اند با این سایت‌ها و ... - بناءً نیاز دارند

به مباحث برهانی؛ چون مباحث برهانی تنبّه فکری ایجاد می‌کند، فکر را به کار می‌اندازد، و با به‌کار افتادن فکر یک بیداری‌هایی ایجاد می‌شود. شاید مثلاً پنجاه سال قبل این سنین از نوجوان‌ها اصلاً معنای گناه را نمی‌دانستند یعنی چه؟ مخصوصاً در خانواده‌های مؤمن و متدین، چشم خود را باز می‌کرد و هم‌اش فضای دعا، ایمان و روزه می‌دید و این طور نبود که گوشی در دستش و دکمه را بزند و بطور سمعی و بصری، بدترین گناهان را در آن‌جا آموزش ببیند. البته با گناهان متناسب با آن زمان مواجه می‌شدند و گرفتار آلودگی فطرت می‌شدند. نمی‌گوییم فطرت صددرصد پاک بود، چون آن وقت معصوم می‌شوند. گناهان به نوعی بوده و لو صد سال قبل، دویست سال قبل، اما گناه به این شکل که امروز هست نبوده که فطرت را واقعاً کور کند و اصلاً داغون کند و لو یک بچه‌ی هفت هشت ساله را.

پس اگر ما مطالب را صرفاً فطری ببینیم کافی نیست؛ چون فطرت به خواب رفته و آلوده شده، و فطرت نیاز به یک بیداری دارد. این کار برای تفکر و قوای فکر است که وقتی به حرکت افتاد، آن وقت یک بیداری‌هایی خواهد بود و آن وقت حرکت به سمت اصلاح فطرت است. و قوه فکر هم نیاز به برهان دارد. پس ما نیاز داریم با برهان برخورد کنیم اما نه در سطح خیلی سنگین و استدلال‌های فلسفی عمیق. از طرفی هم آن‌ها فطرتشان نسبت به بزرگسالان پاک است، لذا آن برهان، همین مقدار که بتواند تکان بدهد و بیداری ایجاد کند کفایت می‌کند؛ و ما بایستی برویم به سمت رفتارهای فطری.

خوب این مطالبی بود به لحاظ شخصیت و شرایط در آن سنین.

عوامل مؤثر در دریافت فطری

رفتارهای ما وقتی قرار است فطری باشد، عواملی که فطرت آن‌ها را زود دریافت می‌کند و استفاده می‌کند و زود تحت تأثیر قرار می‌گیرد به شرح زیر است:

الف. شخصیت مربی و مبلغ

یکی از عوامل، **شخصیت** خود مربی و مبلغ است. شخصیت خود مربی و استاد در او اثر عمیق و سریع دارد و به جان وجود او تزریق می‌شود؛ فلذا بخشی از فعالیت ما از تشعشعات امواج و انوار شخصیتی خودمان - که آن‌جا حضور پیدا می‌کنیم - بهره خواهد برد.

عوامل ازدیاد امواج نورانی مربی (توجهات خدایی)

اگر شخصیت ما بخواهد تشعشعات نوری را زیاد کند، برخی از مواردش عبارت است از اینکه ما وقتی وارد فضای مدرسه می‌شویم، از همان قدم اول توجهات خدایی را باید بالا ببریم. این **توجهات خدایی** یک چیز خیلی شگفت‌انگیز و جالبی است. خود ما را انگار برده‌اند در یک فضایی که توجه در رفتار و گفتار و نیات و احساس‌ها وجود دارد؛ و همه‌ی این‌ها در ما یک تمرکز عجیبی نسبت به توجه خدایی ایجاد می‌کند.

حتی از آن لحظه که پایمان را در مدرسه می‌گذاریم؛ می‌بینیم که اصلاً به خودی خود داریم با «بسم الله الرحمن الرحیم» وارد مدرسه می‌شویم، با آن توجهات، نه با «بسم الله» ای که از روی عادت می‌گوییم. توجهی که از این آیه به ما وارد می‌شود آنجا یک مراقبه‌ی عجیبی در ما ایجاد می‌شود، که ما هنگامی

که وارد محراب عبادت می‌شویم و در بین نماز صحبت می‌کنیم، چون با آن توجه انجام می‌گیرد، مثل یک لامپی است که به برق متصل نشده و یک شیشه دیده می‌شود؛ ولی وقتی که به برق متصل می‌شود نمی‌توان به آن نگاه کرد، از بس خیره کننده می‌شود؛ و نورش تا صد متر آن طرف هم می‌رسد. ما قبل از این توجه خدایی، یک مشت استخوان و پوست و گوشت هستیم؛ اما همین که این توجه برقرار می‌شود، دیگر این ما نیستیم که در آنجا اثر می‌گذاریم، بلکه آن آثار و امواج است که دارد اثرات خاص خودش را می‌گذرد، که این‌ها هنوز برای علم کشف نشده است که تشعشعات و امواج صادر می‌شود یعنی چه؟

هنگامی که با مدیر محترم، با معاون پرورشی و یا معاون دیگر صحبت می‌کنیم، ما در آن حال و هوا هستیم و از آن فضا و صحبت با آن‌ها انعکاس پیدا می‌کند؛ نه اینکه یک رابطه و محبت دو نفره باشد، و من یک مبلغی هستم که به آنجا رفته‌ام و او هم یک مدیری هست که زمینه را فراهم می‌کند. این توجه و احساس هر مقدار قوی‌تر می‌شود و آن احساسی که از من صادر می‌شود، حتی برای خود مدیر یا معاون‌ها اثر قوی‌تری نسبت به دانش آموز می‌گذارد، و خود او هم آرام آرام تأثیرات مثبت حیاتی از ما می‌گیرد؛ در حالی که ما رفته بودیم با دانش آموزان کار کنیم اما می‌بینیم مدیر محترم هم پشت سر قضیه را می‌گیرد، چرا که خدا آن اثرها را در دل او قرار داده است. او به دنبال «من» نمی‌آید بلکه به دنبال آن امواجی است که از ما صادر می‌شد که از سوی خدا و اثر خدایی است و به دنبال خدا می‌رود. کما اینکه وقتی ما دکمه‌ی پنکه را می‌زنیم، به دنبال پنکه نمی‌رویم بلکه به دنبال برقی هستیم که متصل شود و آن را روشن کند؛ ما تصورمان این نیست در آن چند دقیقه‌ای که در مدرسه هستیم، تبلیغ

می‌کنیم؛ در حالی که بر عکس است و شخصیت وجودی ما آن ده دقیقه و یک ساعت نیست؛ آن‌جا ما با عنوان یک واقعیت و حقیقت سر و کار داریم. هنگامی که در آن‌جا روایات می‌خوانیم یک وقت این روایت به عنوان ماده تحقیق من است و یک وقت به عنوان یک واقعیتی است که ما با آن سر و کار داریم. اگر با آن نگاه دوم باشد اتفاقاً آن چند دقیقه مزه و خاصیت و اثرش در خارج مدرسه مرا همچنان به خودش مشغول کرده است. وقتی یک روایتی می‌خوانم آن روایت - بلا تشبیه البته تشبیه در اینجا اشکال ندارد- مانند کسی است که یک وقت به خاطر آش‌پز داخل سالن غذا خوری می‌رود و یک وقت گرسنه است و می‌رود غذا بخورد و با این غذا به عنوان یک **واقعیت** سر و کار دارد و از وجودش با این غذا ارتباط دارد. یک ساعت قبل منتظر بود آن‌جا غذا بخورد و یک ساعت بعدش غذا اثراتش را می‌گذارد. پس آن‌جاست که با این نگاه آرام آرام من این حرف‌ها را به آن‌ها نمی‌گویم بلکه کلام خدا را پیش از آن‌ها خودم متوجه می‌شوم و این یک بهانه‌ای است؛ و به **عنوان یک واقعیت برخوردار می‌کنم نه یک ابزار و صورت کار.**

اگر این کار انجام بگیرد شخصیت‌ما، رفتار و گفتار ما رنگ و اثر فطری می‌گیرد. همین‌طور شخصیت ما در ارتباطات معاشرتی، یک تأثیرات خاص - فوق آن چیزی که شما صحبت می‌کنید- خواهد داشت. بطوری که مثلاً وقتی ما وارد حیطه مدرسه می‌شویم آن شخصیت، خیلی از دانش‌آموزان را جمع و جذب می‌کند و یک حلقه‌ی صمیمانه در آن‌جا درست می‌کند. بطوری که دانش‌آموز مانند یک گرسنه‌ای در فضای مدرسه، ناگهان متوجه این امواج می‌شود؛ انگار یک احساسی دارد و به خودی خود می‌آید و خودش را تنظیم می‌کند. جدای از

صحبت‌هایی که می‌کنیم، آن فضا یک گرمیتی و یک اثر نورانی خاص خودش را دارد. فلذا می‌بینیم در ساعات تفریح و استراحت در نمازخانه سریع حلقه زدند و در آن حلقه یک بحث‌های شیرین باز شده است. در واقع یک جرعه‌هایی را می‌زنیم که فطرت او که تکان بخورد و آماده شود. چون وقتی **فطرت تکان بخورد** با عمق جان دنبال آن مسئله می‌رود. مانند یک مریضی که طبابت شده و حالا اشتهاش باز شده است، در حالی که مثلاً ما یک ساعت پیش به او می‌گفتیم: «غذا را بخور» می‌گفت: «آه ولش کن! حالم به هم می‌خورد»؛ و حالا که طبابت شده، می‌گردد و نان خشک پیدا می‌کند و می‌خورد.

نتیجه‌ی کارهای اصلی ما در یک فرصت‌های خاصی فراهم خواهد شد؛ که گرسنه‌هایی که فطرتشان باز شده است، با اختیار و علاقه‌ی خودشان می‌آیند و در یک فضای دنجی باهم هستیم. مثلاً کی؟ وقتی که آن‌ها شیفت مدرسه‌شان تمام شده و از پدرهایشان اجازه می‌گیرند که نیم ساعت دیر بیایند خانه. چرا؟ چون یک چیزهایی را چشیده‌اند؛ و علاقه‌مندند که دو ساعت دنجی را — که کلاس تمام شده و می‌خواستند به خانه بروند — در نمازخانه وقت بگذارند. و دیگر در یک فضای عجله‌ای و در قالب فلان قانون نیست. و لو از آن صد نفر، دویست نفر، ده نفر این‌گونه باشند؛ آن‌ها همان‌هایی هستند که رویش کردند، استنشاق کردند و لذتش را چشیدند. آن ده نفر به هزار نفر می‌ارزد، چون آن‌ها واقعاً فطرتشان باز شده است. یا مثلاً قرار می‌گذارید فلان روز زودتر در مدرسه یک سری حلقه‌های خیلی گرمی را داشته باشیم؛ و او با علاقه‌اش در آن ساعت زودتر به مدرسه می‌آید. آنگاه دیگر هیچ مدیر و معلمی این قُلَّت (ایراد) نمی‌کند.

پس نور آن شخصیت وجودی ما - در این ملاقات‌ها و چند دقیقه‌ای که در حیات با هم بودیم، در صحبت بین نماز جماعت، در آن روایتی که می‌خوانیم - به قلب مستعد می‌تابد و نور این روایات، او را متوجه می‌کند. این فضاها در واقع او را برای محل اصلی برنامه‌ها - که در آن باید شخصیت ما نور افشانی^۱ کند و جای عجله نیست - آماده می‌کند. محل اصلی برنامه‌ها آن کتاب‌ها یا جزواتی^۲ است که به مستعدین پیشنهاد می‌کنیم تا مطالعه کنند. وقتی که مطالعه کرد، آنجا اثر دارد؛ زیرا با یک انگیزه و علاقه و تشنگی می‌خواند. **با توجه به سفارش ما**، این جزوه را با دقت می‌خواند. شاید یک نفر پنجاه مرتبه این کتاب را بخواند یا بشنود ولی یک بار مطالعه با دقت کار آن پنجاه مرتبه را می‌کند و خیلی شخص را زیر و رو می‌کند.

پس نتیجه‌ی کار ما آن جاست. لذا ما فقط زمینه سازی و آماده می‌کنیم و توجهات می‌دهیم. این‌ها مرحله مرحله خواهد شد و یک‌ماه دو ماه دیگر وارد فضا می‌شوند. ما به وجود او عمق داده و ریشه می‌دوانیم. قبلاً در یک فضای ناآشنا بود و ما با او انس می‌گرفتیم؛ آرام آرام برایش روشن و تبیین شد و الآن آشنا شده است. این مرحله در دو سه ماه صورت می‌گیرد؛ بلکه بستگی به ارزیابی‌هایمان دارد.

آنگاه می‌توانیم با خانواده‌ها و مسئولین مدارس هماهنگ کنیم تا مجموع عزیزانی که در مدارس جذب شده‌اند، در حوزه یا - اگر به حوزه حساسیت دارند -

۱. این نور افشانی، همان اتصال الهی است که در اول مباحث عرض شد.

۲. می‌توان بجای خرید کتب شهدا، جزوه‌های کوچکی از خاطرات شهدا را چاپ کرد.

در یکی از مساجد و یا مدرسه خودشان که همه در دسترس باشند تجمیع شوند. آنگاه آن چند نفر که قبلاً دور یک استاد جمع می‌شدند، حالا می‌بینند که فقط خودشان نیستند، بلکه پنجاه نفر دیگر نیز وجود دارد که هم‌سن خودش و با همان بینش و اندیشه هستند؛ که این اجتماع یک روحیه‌ی خاصی به آن‌ها خواهد داد. یواش یواش با روحیه و با توجه به اینکه عجله‌ای نیست، به بهترین صورت مطالب برایشان باز می‌شود.

پس مطلب اول این است که شخصیت ما آنجا کار می‌کند؛ نه همه‌اش گفتار و کلام ما باشد. اهل بیت علیهم‌السلام هم این مسئله را با عنوان «سیره» در روایات فرموده‌اند.

ب. محتوای مباحث

مطلب دوم محتوای مباحث ما می‌باشد که در این شرایط اولویت با **اعتقادات** است. اگر این اعتقادات خوب درست نشود، ما هر کاری انجام دهیم بی‌خودی و سطحی است و به راحتی تغییر می‌کند. و اگر اعتقادات درست جا بیفتد، توحید و آخرت و معاد، اثر بسیار جدی خودش را خواهد گذاشت.

بیان فطری و ملموس اعتقادات

این اعتقادات – همانند مسئله‌ی قبلی – بصورت برهانی خشک نیست بلکه با حالت لطیف و فطری است. مثلاً قصص الانبیائی که در قرآن هست را از قصه‌ی حضرت موسی، حضرت ابراهیم علیهم‌السلام – با یک بیانی شروع به بازکردن می‌کنیم، که می‌بینیم همه‌اش توحید و بندگی شد؛ از خودش هیچ چیزی باقی

نگذاشت. دو تا انسان وجود دارد، یکی فرعون و یکی موسی؛ اما یکی از آن دو به توحید متصل نشده و به یک موجود کثیف و لجن تبدیل شده است؛ ولی دومی به توحید متصل شده و ولی خدا است که وقتی عصای چوبی را بر زمین می‌زند و آب غرق کننده تبدیل به جاده می‌شود و در عالم چه کارها می‌کند.

با زبان فطری قصه می‌خوانیم اما انگار دو عدد لامپ مثل هم‌اند، یکی سوخته و یک ذره سیم آن قطع شده و یک نقص فنی دارد، هرچه به برق می‌زنیم متصل نمی‌شود و به یک شیشه آشغال تبدیل شده است. یک پنکه یا آبمیوه گیری است که هرچه به برق می‌زنیم اتصال برقرار نمی‌شود و خراب است و با یک قوطی فرقی ندارد. باید مطالب این طور ملموس بشود. چطور می‌شود که الان برق در آن آبمیوه گیری یا پنکه جریان پیدا کرد، آب ده کیلو میوه را می‌گیری و از مهمان‌ها پذیرایی می‌کنی. و چه خاصیتی است که هوا را خنک کرده و انگار زمستان شد. این چه سیستمی است که از این آهن این خاصیت‌ها خارج می‌شود. حضرت موسی علیه السلام یک پوست و استخوانی مثل مردم بود که خور و خواب داشت. پس چطور شد که یک چوب دستی او آن طور شد.

ما ضمن اینکه قصه را می‌گوییم **نکته‌ی توحیدی** آن را نیز قشنگ باز کرده، فکر را به سمت آن جهت داده و به آن متمرکز می‌کنیم. همین که فکر متمرکز شد، فطرت هم سریع به آن، توجه توحیدی پیدا می‌کند. کتب شهید دستغیب از این موارد فراوان دارد و کلماتش نورانی است و در اعتقادات مطالب خاص خودش را دارد. راجع به آخرت و معاد کتب شهید دستغیب را در سیر مطالعاتی داشته باشید. و همینطور از نکات مفید و نورانی تفسیر سوره‌هایی که غالباً معانی آخرت در آن هست استفاده کنیم و همچنین از توحید.

عرض کردیم اینجا بحث از واقعیت است نه بحث تبلیغی.

من باید خودم را شبیه یک آشپزی بدانم که وقتی غذا می‌پزد، احساس می‌کند خودش هم از آن خواهد خورد. در ماه رمضان افطاری درست می‌کند، به این توجه دارد که موقع افطاری غذا را خواهد خورد. این طور نیست که فکر کند فقط دیگران می‌خورند، بلکه به عنوان یک واقعیت با آن سر و کار دارد. و ای بسا گاهی که غذا را درست می‌کند عطر غذا و مزه غذا موجب می‌شود زمانی که میخواهد غذا را برای دیگران بکشد، قاشق را به کف دیگ می‌زند و یک قاشق برداشته و مشغول خوردن می‌شود. اینطور خودش با واقعیت سر و کار دارد و اینطور نیازمند می‌بیند.

قرآن و حدیثی که آنجا می‌خواند فقط برای مخاطب نیست. گاهی می‌شود که انسان غفلت پیدا می‌کند، در جایی نشسته و به دیگران می‌گوید بیایید هدایت شوید و حدیث را گوش کنید. گاهی شیطان آن قدر بر انسان مسلط می‌شود که انسان وقتی مطالعه می‌کند، تماماً متوجه است که این مطالب چقدر ناب و خیلی تازه و خیلی شگفت‌انگیزه است، هیچ کس این را نشنیده است. با این انگیزه مطالعه میکند که این‌ها را یادداشت کند تا وقتی که بیان می‌کند، مخاطبین جذب شوند. مثل آشپزی که گلویش زخم شده، یا پرهیز دارد، یا فشار و چربی بدنش میزان نیست و حتی نمی‌تواند عطر کند و یک قاشق بخورد و کار او برای دیگران است.

وقتی اینطور شد و روایت به آن شکل مطرح شد، آن‌جاست که اصول اعتقادی که در کتاب شهید دستغیب می‌خوانیم، با آن نگاهی خواهد بود که اصلاً الان خودم به آن نیازمندم و باید از آن تغذیه کنم.

این «معاد»ی که می‌گویم برای خودم است و نقداً خودم تحت تاثیر قرار می‌گیرم. وقتی آیات و روایات را می‌خوانم می‌بینم تازه خود مرا از کجا به کجا برد. آن حرف این شاء الله و به فضل خدا اثرش را خواهد گذاشت. اما اینکه تند تند عبارت‌ها را بخوانم تا جمع و آماده کنم برای اینکه «من! می‌خواهم بگویم!»، انتظار نداشته باشم که این اثر بگذارد. چون واقعیت را نگاه نکردم و به عنوان **ابزار هوای نفس** خودم بیان کردم. این روایت وقتی به عنوان واقعیت در شخصیت من اثر گذاشت، از آن شخصیت به سوی مخاطب جاری می‌شود. فلذا انسان گاهی یک ساعت سخنرانی می‌کند و گاهی هم روایتی را ده دقیقه در بین الصلواتین - با آن احساسی که خودش مزه‌ی آن را چشیده است - بیان می‌کند. این نمونه‌هایی بود از اینکه فطرت آن‌ها پاک است؛ و ما با فطرت آن‌ها چگونه در بیان از برهان استفاده کنیم.

خودی شدن با مسئولین مدرسه

مطلب دیگر این است که اگر ما بتوانیم با آن بزرگواری که در اداره آموزش و پرورش هستند یک برنامه و جلسه‌ای صمیمانه بگذاریم؛ و ایشان و مدیران آن مدارس و معاونین‌شان را دعوت کنیم. دور هم یک جلسه‌ی صمیمانه و مفید و پرمحتوا باشد؛ نه صرف نشستن و ناهار خوردن و خندیدن باشد؛ اما در ضمن این‌ها می‌توانیم فضای مفیدی را باز کنیم؛ بعد از آن وقتی ما به آن مدارس می‌رویم، آن‌ها احساس بیگانگی نمی‌کنند، که من دبیر پرورشی یا من مدیر هستم و این آقا هم مبلغی است که اینجا آمده است. بلکه این دیدگاه کنار می‌رود و با دیدی صمیمانه، و دوست و هم سنگر خودی نگاه کرده و رفتار

می‌کنند. آن نقطه باید رفع شود. و اگر مشکل خودی شدن رفع بشود، این ارتباطات با همکاری ما از جنس دیگری خواهد شد. حمایت آنان با هر عنوان و دلیلی یک چیز است و **خودی شدن** آن‌ها با ما چیز دیگری است. این جلسات خیلی مفید است و وقتی متمرکز می‌شوند برایشان روحیه هم ایجاد می‌کند. یک تقدیر و تشکری هم از آن‌ها می‌شود. و ما بینش‌ها و سنجش‌هایی از این جلسات بدست می‌آوریم.

برگزاری جلسه با خانواده دانش آموزان (همراه کردن والدین)

همچنین وقتی خودی شدیم و هدفمان یکی شده و همه ذوب در هدف الهی شدند، آنگاه مسئولین مدرسه می‌توانند همکاری کرده و ما با خانواده‌های این بچه‌ها جلسه بگذاریم؛ این بچه‌هایی که رو آمدند، جذب شدند نه کل دانش‌آموزان. حتی اگر خانواده‌شان پنج یا ده نفر بشوند. و به یک محل و حسینیه‌ای دعوت کنیم؛ و با خانواده‌ها قضایای جامعه را باز کنیم؛ اهمیت تربیت، خطر جامعه، فرهنگ سازی‌هایی که شیاطین دارند و مسائل دیگر را مطرح کنیم. اگر ما توانستیم بر این خانواده‌ها اثر بگذاریم، این بچه راحت تر و با کیفیت بالا می‌تواند با ما تعامل بکند و دیگر مشکلات درون خانوادگی نخواهد بود. شبهاتی مانند «اینکه اگر بچه دنبال دین و مسجد برود، از درس عقب می‌افتد» پاسخ داده شود. وضعیت، برعکس است؛ این بچه‌ای که از صفای ایمان و تقوی و روحیه‌ی بالا و اراده‌ی قوی و هدف بلند و... برخوردار است نسبت به دیگری درس خوان تر می‌شود.

صحبت با والدین با زبان خودشان

باید با زبان خودشان اهمیت مطلب گفته شود. مثلاً اگر فرزندان قرار است به جلسه امتحان بروند، هیچ وقت نمی‌گویید که اگر نیم ساعت صبحانه بخورد وقتش گرفته می‌شود، اتفاقاً برعکس صبحانه‌اش را قوی‌تر می‌خورد تا ضعف نکند. هیچ وقت نمی‌گویید وقتی شب بخوابد وقتش را ضایع می‌کند پس دیر بخوابد یا اصلاً نخوابد؛ بلکه آن شب را اصرار می‌کنید لااقل ده دقیقه بخوابد، چون در جلسه امتحان خوابش می‌برد و صفر می‌گیرد. هیچ وقت نمی‌گویید این دو سه ساعت خیلی مهم است برو درس بخوان! چرا؟ چون رابطه‌ی این‌ها را می‌فهمد و این جزء فرصت نیست و وقتش را هدر نمی‌دهد و این دو تزامم ندارند. اصلاً همین است که فضا را درست خواهد کرد. با این مثال‌های خیلی ملموس می‌توانیم به پدر و مادر بینش و توجه بدهیم و تفهیم کردیم که اتفاقاً یک ساعت مباحث معرفتی، معنوی و دینی مزایایش زیاد است؛ وقتی بچه ایمانش بالا رفت، اراده و روحیه‌اش بالا می‌رود، استعدادش تقویت می‌شود، از ردائلی چون حسادت و گناهان گوناگون که نغله می‌کند، آزاد می‌شود؛ از دام‌های خطرناک که سرنوشت او را نابود می‌کند رها می‌شود. فکرش نورانی‌تر می‌شود، وقتی گناه نکند و پاک باشد، ببینید فکر و نورانیتش چه مقدار در فهمیدن او تأثیر دارد. ما آن معنویت‌هایی را نمی‌خواهیم که شب و روز بچه شما را بیاوریم اینجا مشغول بشود و از درس بماند؛ بلکه اتفاقاً برعکس، آن خستگی‌های مطالعات و درسی و یک‌نواختی را در این یک ساعت شیرین جلسه رفع می‌کند. این‌ها را وقتی خوب برای پدر و مادر باز کردیم، و آن‌ها اثرات این برنامه را در فرزندشان نسبت به خانواده مشاهده کردند، اینجا دیگر پدر و مادرش هستند که پیگیر

می‌شوند که قضیه چیست؟! نه اینکه ما مکرراً گرفتار مشکلات باشیم که بابام نمی‌گذارد و فلان بهمان. **همه در فضای مبنایی هستند.** پس همراهی مدرسه و خانواده در کمیت و کیفیت و روند کار مفید خواهد بود. ابتداءً ما یک دوران سختی را می‌گذرانیم، برای اینکه آن‌ها ناآشنا بودند، در این فضا اگر هم با ما همکاری می‌کنند دلایل خاص خودشان را دارند که حالا با آن دلایل کار نداریم.

وقتی که این کار انجام گرفت و انواع سختی‌ها را تحمل کردیم و این مراحل را گذرانیدیم؛ شاید در اول کار ده نفر می‌آمد، اما در روند و استمرار کار و هفت ماه دیگر، ده نفر به پنجاه نفر می‌رسد. این رویش، اثر رفع آن موانعی است که با آن رو به رو شدیم. از قبیل این برنامه‌ها که به این شکل فطری باشد خوب است. پس این هم ارتباط با گستره‌ی کار.

خلاصه مراحل کار تبلیغی در مدرسه

پس ما یک مرحله‌ی زیر ساختی داریم، — یک مرحله‌ی عمقی، یک مرحله‌ی وصلی اولیه‌ی کار— و یک مرحله‌ی گسترده در ابعاد کمی و کیفی.

برگزاری اردو

إن شاء الله این‌ها اگر انجام بگیرد و بچه‌ها و مدیر مدرسه خودی شدند، ما می‌توانیم یک اردوهای خیلی مفید، خیلی جالب و مؤثر و در شأن یک فضای فرهیخته و اخلاقی که تفریح هم در آن وجود دارد؛ برگزار کنیم. در این اردوها آرام آرام این‌ها که افراد متفرقه بودند متمرکز می‌شوند.

اگر بخواهیم مثال عرض کنیم؛ مثل قطرات عطر می‌مانند که در یک بوته‌ای به صورت پوست و برگ بودند، حالا در یک آب جوش و بخار در درجه‌ی خیلی بالا از آن جدا می‌شوند. تفاله‌ها به یک طرف می‌روند و قطره‌های عطر هم بالا می‌روند. از بالا هم قطره قطره به آن جام اصلی بر می‌گردند. ما در دیگ صد کیلو بوته و علف ریخته بودیم؛ الان از آنجا مثلاً نیم کیلو عطر در آوردیم، به طوری که حالا آن بوته و تفاله را که جلوی بینی می‌گذارم اصلاً هیچ بویی ندارد. گوسفند هم آن را نمی‌خورد؛ اما حالا همه به دنبال یک مثقال از آن عطر هستند.

مثلاً ما در فضای هفتصد نفری برنامه‌هایمان را اجرا می‌کنیم، هفتصد نفر قطرات آب هستند که ده نفر از اینجا، پنج نفر هم از آنجا و هفت نفر هم از آنجا جمع شده‌اند و این مثلاً پنجاه نفر یک جام عطر در میان چند هزار نفر شدند. وقتی آمدند و از نظر مبانی فکری، رفتاری، اعتقادی، فطری، بصیرتی که در آن لایه بحث شد، قوی شدند؛ تبدیل به یک امت قوی شدند. اما افرادی که با حضور و غیاب، با جایزه، با رقابت‌ها و روش‌های غربی آمده‌اند، اینطوری نیستند. ما شاید یک سال زحمت بکشیم صدنفر را نیز کنار هم جمع کنیم؛ آخرش چه می‌شود؟ زحمات ما برای این صدنفر را بادهای طوفانی و طوفان‌های جریان جامعه هدر می‌دهد. من برایش یک بارک الله گفتم و جذب شده بود؛ اما دشمن به او صد بارک الله گفت و نه تنها آنها را جذب کرد، بلکه آنها نوکر او نیز شد. من مثلاً برایش بستنی خریدم که بیا در فلان فضا، دشمن یک شیرینی کنارش گذاشت. باد آورده را باد می‌برد. بچه‌هایی که صرفاً با بازی‌ها و لهو و لعب‌ها و چیزهایی از این جنس جمع شوند، فردا معلوم نیست که باشند. اما وقتی با این نگاه، ما صد

نفر هم جمع نکردیم، بلکه بیست نفر آمدند؛ قطرات این ابر که مبانی فکری، اعتقادی و فطرتشان دارد شکوفا می‌شود، از جهت اعمال و رفتار، امور درسی و علمی، این بیست نفر هر کدامشان شهید چمران‌اند. بیست نفر شهید چمران هستند نه دانش آموز. در آن صد نفر، هفتصد نفر، تفاله زیاد است؛ اما این قطرات چیز دیگری‌اند، شهید بابایی‌اند. بیست نفر شهید بابایی در کشورمان بیاید چه می‌شود؟! بنابراین در این سیستم و مجموعه با این زحمت، الان قابلیت دارند در مباحث اصلی آموزشی شرکت کنند. حالا وقتی ما آنها را بیاوریم در حوزه‌ی نیمه وقت، و مثلاً نهج البلاغه را می‌گوییم دیگر حضور و غیاب و تشریفات و پرونده و... نمی‌خواهد اگر چه لازم است باشد. اصلاً خودش جلوتر از ما عاشق آن کلاس می‌شود. ما برایش نهج البلاغه می‌گوییم او می‌گوید صحیفه سجادیه را هم اضافه کنیم. چون فطرت پاک شده، باز شده، اعتقادات تصحیح شده، اینطوری است که ما تعجب می‌کنیم.

در یکی از شهرستان‌ها —خیلی جالب است این را عرض کنم— خدمتشان بودیم که کار دانش آموزی انجام می‌دادند؛ البته آن‌ها با روش دیگری کار می‌کردند و در مدارس کار نمی‌کنند و در مراسم و جلسات بیرون جذب می‌شوند. دانش آموزان دو سه پایگاه را جمع کرده بودند که حدود صد نفر شاید کم یا زیادتر می‌شدند. این‌ها خیلی سیر جالبی دارند. تابستان که برنامه داشتند یک اردو با مطلب پر و جذابی برگزار کردند. اعلام کرده بودند که ما یک اردوی خاص و ویژه‌ای داریم. بچه‌ها به سبب فطرتشان کنجکاو می‌شوند که اردوی خاص یعنی چه؟ اینجا دیگر تفریح خبری نیست و هم‌ه‌اش جهادی است و هر کسی اینجا بیاید، برنامه از یک ساعت قبل از نماز صبح شروع می‌شود، بعد از آن، اذان و نماز

و برنامه‌ی صبحگاهی و صبحانه و بعد بلافاصله کلاس شروع می‌شود و تا یک ساعت قبل از نماز ظهر پشت سر هم کلاس هست. یک ساعت هم خواب قیلوله، سپس اذان ظهر و نماز و ناهار. باز هم بلافاصله کلاس است تا دم غروب؛ و بعد هم همین طور تا فلان ساعت که خاموشی است. از آن صد نفری که می‌آمدند پانزده نفر ثبت نام کردند. از آن پانزده نفر هم مسئول برنامه چند نفر کم کرد و گفت: طبق شناختی که داریم خودشان و خانواده‌هایشان نمی‌توانند قبول کنند. ده دوازده نفر باقی ماندند. حالا ما یک اردوی فشرده‌ی جهادی رزمی که تا دلت می‌خواهد... که ماشاءالله آن‌ها ما را خسته کردند. اصلاً خستگی را به رو نیاوردند. گام به گام با روحیه‌ی بالا با ما در تمام برنامه‌ها حرکت کردند. آلا دو یا چند نفرشان. این هفت‌هشت نفر واقعاً نیرو هستند و عطرِ عطرِ آن صد نفر هستند. خیلی جالب است می‌فرمایند که اینها آن قدر قوی‌اند که آموزش‌های ویژه می‌بینند. و آن قدر رشدشان - با آن سنشان - بالا رفته که ما یک اردوی تشکیلاتی خاصی داشتیم و کار را به این‌ها سپردیم. و چه زیبا مدیریت می‌کردند. بنابراین وقتی این تعداد آمدند و جمع شدند و لو پنج نفر، حوزه‌ی نیمه وقت برای این‌هاست. البته آن نیمه وقت را بنده رد نمی‌کنم آن سر جای خودش. وقتی ما به اینها بگوییم درس نهج البلاغه بگذاریم؛ می‌گویند آقا می‌شود کلاس صحیفه سجادیه را هم بگذارید! این طور نیست که ما بگوییم آقا چرا در درس نهج البلاغه ده دقیقه دیر آمدید! درست است که عمر ما ضایع می‌شود اما همین چیزهایی که به گوشش می‌خورد خیلی برکات دارد. اما این در یک مرتبه از کار نیروسازی ماست؛ کار اصلی در اینجا است، وقتی به او می‌گوییم آقا مثلاً درس‌هایت را قوی

بخوان، می‌گویند آقا اصلاً من درس را می‌مکم. قوی بخوان یعنی چه؟ تو بگو
بمک.

تربیت یک دانش آموز با مبانی ریشه دار (الگو از جنس خودشان)

این فردا می‌تواند فکر و نبوغ جامعه‌ای که افتخار آمیز است باشد. وقتی هر کجا می‌رود با آن مبانی، ما به او می‌گوییم آقا فلان برنامه‌ی تشکیلاتی، بصیرتی داریم در هر کجا می‌شود از او استفاده کرد. اگر ما کمی زحمت بکشیم، شاید یک سال یا دو سال طول بکشد ولی در عوض یک الگو برای جامعه بارور کردیم. فردا می‌خواهیم یک کار دانش آموزی انجام دهیم؛ دیگر اینطور نیست که ما آنجا وقت بگذاریم؛ بلکه این شخص الگو که از جنس خودشان است، کار می‌کند. اما این یکی را ببینید، یک منحرف جیره خوار از آن طرف دنیا، نصف یک کلاس گل و خوب را آلوده می‌کند. آنقدر مهارت آموزش داده‌اند که یک نفر ویروس داشته باشد کل کلاس را ویروسی می‌کند. بعضی از کلاس‌ها بودند که شاگرد اولی که چند سال نخبه‌ی آن کلاس بود، بخاطر این ویروس‌هایی که بودند آخر تجدیدی می‌آورد. لذا این ویروس مستقیم روی او اثرگذاری می‌کند. دشمن با این همه دقت برنامه ریزی می‌کند اما متوجه نیستیم و فله‌ای و هر طوری کار را جلو می‌بریم و گاهی هم که برنامه ریزی می‌کنیم غالباً تقلیدی است و از جامعه دریافت کرده و با کمی تغییر و جابه‌جایی اجرا می‌کنیم. ولی اینکه ما ساختار یک انسان را با مبانی ریشه دار بسازیم؛ و با تربیت ویژه‌ی خودش آن را تحویل جامعه بدهیم؛ گاهی این یک نفر مدرسه را زیر و رو می‌کند. ما یکی دو سال که اصولی کار کردیم و بعد این عزیزان که رفتند؛ با

پشتیبانی قدرت خدا و به لحاظ تربیت‌های خدایی‌شان بر روی مدیر و استاد اثر می‌گذارند. دانشجو داریم که اسیر یک عکس هرزه است و بر عکس دانشجو داریم که الحمدالله با تربیت‌های ریشه‌دار بر روی استادش اثر گذاشته است. گاهی بعضی از عزیزان می‌گویند با استادمان صحبت کردیم. می‌گویم ماشاءالله شما اینقدر پیشرفت کرده‌اید که با استاد صحبت کردید در حالی که بعضی‌ها از ترس استاد سؤال‌شان را نمی‌توانند بپرسند. ماشاءالله راحت رفتید با استاد قشنگ صحبت کردید و بینش او را باز کردید. پس برکات این کارها — با این پایه و با اخلاص عزیزان و با نگاه تربیتی خودمان — پشت سرهم خواهد آمد. نه صرف اخلاصی که شاید در ذهن مان باشد. همین که انسان خودش را با اخلاص ببیند این عین شرک است. اخلاصی که خودش از خودش بافته است، آن اخلاص نیست.